

حواشی شیخ بهاءالدین عاملی و شیخ ابراهیم حرفوشی بر اصول کافی،

شش باب از کتاب التوحید

به کوشش: محمود ملکی*

چکیده: شیخ بهاءالدین عاملی و شیخ ابراهیم حرفوشی از دانشمندان قرن یازدهم شیعه، تعلیقاتی بر شش باب از کتاب التوحید اصول کافی دارند که برای نخستین بار در اینجا به چاپ می‌رسد. برخی از این تعلیقات، در حدّ توضیح کوتاه لفظی و عبارتی، و برخی دیگر، توضیح نسبتاً مفصّل در مسائل مختلف توحید است. نگارنده مقاله، ضمن تصحیح و تحقیق این تعلیقات، مقدمه‌ای کوتاه شامل شرح حال آن دو دانشمند و توضیحاتی مختصر درباره مطالب آنها آورده است.

کلید واژه: کافی - کتاب التوحید / توحید - عقیده شیعه / کافی - تعلیقات / عاملی، بهاءالدین / حرفوشی، ابراهیم / دانشمندان شیعه -

قرن ۱۱.

*. پژوهشگر حوزه علمیه قم.

۱. مقدمه

۱-۱ شرح حال شیخ بهایی

محمد بن حسین بن عبدالصمد حارثی همدانی عاملی، معروف به شیخ بهایی، در بعلبک و در سال ۹۵۳ هـ متولد شد. (۱۱: ج ۳، ص ۴۴۰)

وی در سیزده سالگی، در سال ۹۶۶ هـ (۱۲: ص ۲۴) با پدرش به ایران آمد و در قزوین اقامت گزید (همان) و نزد پدر و سایر بزرگان، علم آموخت. سپس به مقام شیخ الاسلامی رسید؛ ولی پس از مدتی منصب و مقام را رها کرد. ابتدا به زیارت خانه خدا و پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام رفت و سپس به سیر و سیاحت رو آورد. (۱۵: ص ۲۹۰)

شیبی درباره حیات شیخ می‌گوید:

شیخ، علوم ادبی عرب و فقه و اصول و حدیث و تفسیر را از پدر آموخت و در قزوین، در زمان نشاط و بالندگی این شهر، یعنی عصر اول دولت صفوی، نزد پدر علم آموخت. قزوین در این زمان، پایتخت این دولت بود و گسترش حرکتی علمی را شاهد بود و مدرسه‌های بسیاری در آن پدید آمد. شیخ عمرش را صرف درس کرد تا اینکه پدرش قزوین را به قصد هرات ترک کرد و او در قزوین از طولانی شدن ماندنش در این شهر، ناراحت بود و رفتن از آنجا را به محل اقامت پدر ترجیح می‌داد زمانه او را برای رفتن به هرات یاری کرد و علم آموزی‌اش را در آنجا ادامه داد. (۲: ج ۹، ص ۲۳۶)

شیخ بهایی پس از شیخ علی منشار، پدر زن خود، در زمان شاه عباس دوم، به منصب شیخ الاسلامی رسید و نزد شاه مقامی رفیع داشت و کسی از رجال آن دوره به او نمی‌رسید.

وی به سرزمینهای مختلف اسلامی مانند مصر، قدس، دمشق و حلب سفر و با عالمان آنها دیدار کرد. به نظر می‌رسد در این سفر، به زیارت خانه خدا رفته است. سعید نفیسی درباره این سفر می‌نویسد:



ظاهراً این سفر شام و آسیای صغیر و فلسطین و حجاز آخرین سفر او بوده است.
(۱۲: ص ۴۰۳)

شیخ به مسجد جمکران هم مشرف می شده است. علم الهدی فرزند فیض
کاشانی می نویسد:

فی سنه ۱۰۸۰ در خدمت والد مولانا حجّة الله فی العالمین (روحی فداه)
مشرف شدیم به حرم اهل بیت علیهم السلام و بعداً مشرف شدیم به زیارت مسجد
مقدس جمکران که از قصابات قم المشرفه می باشد. حقیر فقیر شنیدم از والد
مکرم (روحی فداه) که مولانا شیخ محمد بهاء الدین عاملی (عطر الله مرقده) و
مولانا حضرت علامی آخوند ملا محمد تقی مجلسی (عطر الله مضجعه) به این
مکان مقدس مشرف می شدند. (این مطلب از وبلاگ کشکول سایل کاتبان، متعلق به
آقای محسن صادقی است. ایشان اصل دستخط علم الهدی را هم در وبلاگ خود
گذاشته اند. ایشان یادآور شده اند که این دستخط در جُنگی در کتابخانه ملی موجود
است.)

ایشان به علم و دانش علاقه وافری داشت؛ چنان که نوشته اند وی در سیزده
سالگی، از رساله ای در واجبات علمی و عملی و در شانزده سالگی، از اشکال
التأسیس قاضی زاده رومی به خط خود استنساخ کرده است. سعید نفیسی در
این باره می نویسد:

جوانی که در سن سیزده سالگی و شانزده سالگی، کتابهایی به خط خود نسخه
بردارد، پیداست که تا چه اندازه در پی کسب دانش، شور و شوق داشته است و
گمان ندارم بتوان از بسیاری از بزرگان دانشمندان جهان، کتابهایی بدست آورد که
در آغاز عمر و در ۱۳ سالگی و ۱۶ سالگی - که در حقیقت او آن کودکی است -
نوشته باشند و همین نکته در جلالت مقام این دانشمند یگانه بسنده است. (۱۲):
ص ۲۷)

شیخ بهایی در بسیاری از علوم زمان خود سرآمد و زبانزد همه بود. شیخ حرّ
عاملی درباره وی می نویسد:



او در فقه و دانش و فضل و تحقیق و تدقیق و جلالت قدر و عظمت شأن و زیبایی در تصنیف و آراستگی در تعبیر و جمع زیباییها، مشهورتر از آن است که یاد شود و فضایلش بیشتر از آن است که به شمارش درآید. (ج ۱، ص ۱۵۵)

و در ادامه می‌آورد:

او در زمان خود در فقه و حدیث و معانی و بیان و ریاضی و... نظیر نداشت. (همان)

برای وی در موضوعات تفسیر، حدیث، درایه، رجال، دعا و عبادت، فقه، اصول، نحو، بیان، حساب، هیئت، حکمت، تاریخ، ادب و... ۸۸ اثر یاد کرده‌اند. (ص ۷۳) نیز از وی رساله‌ها و جستارهایی در موضوعات مختلف مانده که نسخه‌های آن هنوز، خطی باقی مانده است که با حساب این تألیفات، شمار آثار شیخ بهایی از این عدد، بسی فراتر خواهد رفت.

شیخ بهایی سرانجام در سال ۱۰۳۰ در سنّ هشتاد و یک یا دو سالگی، در اصفهان، دیده از جهان فرو بست و علامه مجلسی اول در میان پنجاه هزار از عالمان و سایر مردم، بر او نماز گزارد. (ج ۱۴: ص ۱۴، ص ۴۳۵) او را در جوار حریم رضوی علیه السلام در خانه خود به خاک سپردند. (ج ۱۱: ص ۳، ص ۴۴۰)

۲-۱) زندگانی شیخ ابراهیم بن محمد بن علی حرفوشی

شیخ ابراهیم بن محمد بن علی حرفوشی عاملی کرکی دانشمندی فاضل و صالح بود که نزد پدر و عالمان دیگر درس خواند و در سال ۱۰۸۰ هـ در طوس از دنیا رفت و شیخ حرّ عاملی بر جنازه وی حضور داشته است. (ج ۱، ص ۳۰)

تنها اثری که از حرفوشی به جا مانده و به خطّ اوست، کتاب الاجازات است که کتابت آن را در اول ماه صفر سال ۱۰۷۱ هـ به پایان رسانده است (نسخه خطی، برگ ۳۴۲ ب) از این کتاب به چند عنوان کتاب الاجازات (ج ۱۳: ص ۱، ص ۱۲۳)، مجموعه الاجازات (همان: ج ۲، ص ۵۹) و کتاب الرجال (همان: ج ۱۰، ص ۸۲) یاد می‌شود. این مجموعه اکنون

در کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۸۹۷۵ نگهداری می‌شود. در این کتاب، اجازات و فواید فراوانی آمده و بسیار قابل استفاده است که همین چند حاشیه کوتاه بر کافی نیز - که در اینجا آورده شده - از همین مجموعه است. علامه مجلسی نیز اجازات این مجموعه را در اجازات بحار الانوار نقل کرده است. (همان: ج ۱، ص ۱۲۳)

وی کاتب نیز بوده است و کتاب الردّ علی سلطان العلماء، تألیف شیخ علی بن محمد بن الحسن بن زین الدین شهید ثانی که در پاسخ به اعتراضات سلطان العلماء به الروضة البهیة نوشته را کتابت کرده است. (همان: ج ۱۰، ص ۲۰۰)

۱-۳) سخنی درباره حاشیه

در آغاز این حاشیه آمده است: «هذا ممّا استفید من شیخنا بهاء المحققین (قدّس سرّه) فی أثناء مباحثه الکلیّیّ». و این اولین شاهد است بر اینکه این حاشیه از شیخ بهایی است و اینکه آیا خود حرفوشی یا عالم دیگری آن را از شیخ بهایی شنیده، معلوم نیست زیرا وفات حرفوشی - که سال ۱۰۸۰ است - پنجاه سال پس از وفات شیخ بهایی است. هر چند ممکن است حرفوشی در سنین جوانی، آن را از شیخ شنیده باشد؛ اما فعل «استفید» که به صورت مجهول آمده است، این گمان را ضعیف می‌کند.

شاهد دیگر بر اینکه این حاشیه از شیخ است، آن است که حرفوشی از تعبیر قال الشیخ (سلّمه الله) استفاده می‌کند و در همین کتاب الاجازات - که دو حاشیه بر دو مطلب فقهی آورده - عبارت «هذه فوائد متفرقة لشیخنا دام بهاؤه» را ذکر می‌کند و در پایان آن نیز «ب ه سلّمه الله» آورده که نشان از این است که این مطلب از شیخ بهایی است.

این حاشیه از برگ ۴۹ ب تا ۵۳ الف مجموعه است. حاشیه دیگری در برگهای ۲۴ ب تا ۲۶ ب وجود دارد و در دو جای آن نیز همین عبارت الشیخ (سلّمه الله)

وجود داشت. ما آن را نیز در پایان حواشی شیخ بهایی آوردیم. البتّه ممکن است این حاشیه از شیخ بهایی نباشد، بلکه از شیخ عبدالصمد برادر شیخ باشد؛ چراکه از وی نیز در همین مجموعه با تعبیر «سَلَّمَهُ اللهُ» نقل می‌کند. این حواشی بر شانزده حدیث و یکجا هم بر کلام مرحوم کلینی است.

به نظر می‌رسد، سایر حواشی برگزیده ۲۴ تا ۲۶ از خود حرفوشی باشد که حاشیه بر باب الإرادة بوده، و ما آن را در انجام حاشیه شیخ بهایی آوردیم که حاشیه بر چهار حدیث و یکبار هم بر کلام مرحوم کلینی است.

۱-۴ نکاتی از حاشیه

این حاشیه داری فوایدی است که توجّه دادن به آن لازم است. این موارد که فلسفی است همواره مورد نزاع دو طرف بوده است. البتّه در حاشیه نیز نکات دیگری وجود دارد که در اینجا مجالی برای پرداختن آنها نیست و خوانندگان می‌توانند به متن مراجعه کنند.

۱. ردّ أصالة الوجود

نزاع اصالة الماهیه و اصالة الوجود از دیرباز، میان فلاسفه جریان داشته است تا اینکه از زمان ملاًصدرا - که قائل به اصالة الوجود شد - این نظریه به عنوان نظریه غالب پذیرفته شد؛ هر چند عده‌ای به اصالة الماهیه قائل بوده و هستند.

شیخ بهایی نیز به اصالة الماهیه قائل است. وی در شرح حدیثی می‌نویسد:
 «لا يخفى أنّ قولنا **سَلَّمَهُ اللهُ**: «أَيُّنَ الْأَيِّنَ حَتَّى صَارَ أَيْنًا» [و] «حَيْثُ الْحَيْثُ حَتَّى صَارَ حَيْثًا» مؤيداً لمذهب القائلين بجعل البسيط؛ أي جعل نفس الكيف و خلقه لا أنّه جعل الكيف كيفاً لأنّ المهيئات غير محقق له بالجعل المركب لا أنّه جعل الأمرين موجوداً؛ لأنّ الوجود أمر اعتباري لا يتعلّق الجعل به كما حقّق في موضعه أو باتّصافه بل الجعل يتعلّق بالمهيّة بحيث يصحّ انتزاع الوجود

منها حیث تعلّق الجعل بها كما تقول: جعل نفس الشمس و خلقه لا جعل الشمس مشمشاً و لا جعل الشمس موجوداً و قوله تعالى (جَعَلَ الظُّلُمَاتِ) (انعام (۶) / ۱) أيضاً مؤيِّداً لهذا المذهب.»

۲. رد مسبق بودن همه حوادث به ماده

گروهی از فلاسفه معتقدند که هر حادثه‌ای باید مسبق به ماده باشد؛ اما شیخ بهایی این نظر را قبول ندارد و آفرینش خداوند را بدون ماده و براساس قدرت و حکمت خداوند می‌داند وی در این مورد چنین می‌گوید: «قولنا $\text{لا من شيء فيبطل الاختراع}$ إشارة إلى أن جميع الحوادث لم تكن مسبوقه بالمادة، إن الله تعالى إذا أراد شيئاً أن يقول له كن فيكون (یس (۳۶) / ۸۲) بقدرته و حکمته فثبت الاختراع و بطل ما ذهب إليه الفلاسفة من أن جميع الحوادث مسبوقه بالمادة فالحاصل أن الاختراع ثبت بدفع الإيجاب الكلي.»

۳. ردّ عقول عشره

فیلسوفان معتقدند که خداوند در آغاز، عقل اول را آفرید و عقل اول علت عقل ثانی است تا عقل دهم؛ ولی شیخ بهایی این رأی را نپذیرفته و چنین رد کرده است: «قولنا $\text{لا لعل فلا يصح الابتداع}$ هذا إشارة إلى إبطال قول الفلاسفة بأن العقل الأول علة للعقل الثاني و هكذا إلى العاشر؛ لأن قولنا لا لعل : «خلق ما شاء كيف شاء متوحداً بذلك» صريح في خلق الأشياء و ابتداعها بدون علة.»

۲. حواشی شیخ بهایی بر کتاب التوحید کافی

* باب في قوله تعالى: لا تدركه الأبصار و هو يدرك الأبصار، ح ۱۲:

قال الشيخ: - أيده الله تعالى - : هذا حديث مضمّر؛ أي قال الإمام لا لعل ؛ لأنه ليس من دأب الكليني أن ينقل كلام غير الإمام بعنوان الحديث.

* باب التهي عن الصفة بغير ما وصف به نفسه تعالى، ح ۱

ذیل «كَتَبْتُ عَلَى يَدَيَّ عَبْدَ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ»:

قال الشيخ - أيده الله تعالى - : أي كتبت كتاباً وأرسلت على يدي عبد الملك.

* همان حدیث ذیل «وَبِالتَّخْطِيطِ»:

أي: بالخطوط التي كانت في الأجسام والأبدان.

* همان حدیث، ذیل «مَنْ قَبَلَكَ»:

أي: من ناحيتك و جانبك.

* همان حدیث، ذیل «فَلَا نَفِيَّ»:

أي: لا تعطيل فيه كما يقول بعض الناس بأنه تعالى خلق العقل فقط أو بمعنى أنه يطلق عليه الشيء كما تقدم لكنه شيء بخلاف الأشياء [و] هذا كناية عن قوله عَلَيْهِ السَّلَامُ: «هُوَ اللَّهُ الثَّابِتُ الْمَوْجُودُ».

* همان حدیث، ذیل «وَلَا تَعْدُوا الْقُرْآنَ فَتَضِلُّوا بَعْدَ الْبَيَانِ»:

أي: لا تدودوا القرآن ولا تجاوزوا عنه بعد بيان الله تعالى بما وصف به نفسه تعالى فيه فتضلوا بعد بيان الرسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ والأئمة عَلَيْهِمُ السَّلَامُ تفسير القرآن و تأويله.

* همان باب، ح ٢:

الحدّ هنا إمّا بمعنى المتعارف بين المنطقيين أو بمعنى الجهة كما يفهم من الأحاديث المتقدمة. أي: لا يوصف بأن له جنس و فصل كما في المادّيات أو لا يوصف بأنه أحاطه الجهات.

* همان باب، ح ٣، ذیل «أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَى رَبَّهُ فِي صُورَةِ الشَّابِّ الْمَوْفِقِ»:

قال الشيخ - سلمه الله - : العامة يروون أنّ النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رأى ربّه في هيئة الشابّ الموفّق في سنّ ثلاثين سنهً و كانت رجلاه في خُضرة و الباقي خارج و الموفّق هو الذي وصل في أوّل عمره إلى الكمالات النفسانيّة و وُقِّق بها.

* همان حديث، ذيل «نَحْنُ آلُ مُحَمَّدٍ النَّمَطُ الْأَوْسَطُ»:

النمط جماعة من الناس يشاركون في الاعتقاد.

* همان حديث، ذيل «لَا يُدْرِكُنَا الْعَالِي»:

قال الشيخ - سلمه الله - : يحتمل أن يكون بالغين المعجمة بمعنى المتوغل في البحث و المتفكر في المطالب العاليتة و يحتمل أن يكون بالقاف؛ أي: المُسرِع. يقال: قلت فرسه؛ أي: أسرع.

* همان حديث، ذيل «وَلَا يَسْبِقُنَا التَّالِي»:

التالي منها بمعنى السابق كما يقال: تلت دابته أي: تقدّمت؛ أي: لا يسبقنا المتقدّمون في العلم و العمل.

* همان حديث، ذيل «يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ»:

قال الشيخ - سلمه الله - : يفهم من تقرير الإمام (عليه السلام) أن هذا الحديث ليس بموضوع؛ لأنّه (عليه السلام) فسّر معناه و لم ينكره فحاصل كلامه (عليه السلام) أن رسول الله ﷺ كان في هيئة الشاب الموقّف في سنّ أبناء ثلاثين سنة حين نظر إلي عظمة ربّه و رجلا رسول الله ﷺ في حُضرة من نور الله فهذه صفة رسول الله ﷺ لا حقيقة الله تعالى.

* همان باب، ح ١٢، ذيل «كَيْفَ أَصْفُهُ بِأَيْنٍ وَ هُوَ الَّذِي أَيْنَ الْأَيْنِ حَتَّى صَارَ أَيْنًا فَعَرِفَتْ الْأَيْنُ بِمَا أَيْنَ لَنَا مِنَ الْأَيْنِ أَمْ كَيْفَ أَصْفُهُ بِحَيْثُ»:

«أين» مخصوص بالمكان و «حيث» أعمّ منه و من الزمان.

* همان حديث، ذيل «وَهُوَ الَّذِي أَيْنَ الْأَيْنِ حَتَّى صَارَ أَيْنًا فَعَرِفَتْ الْأَيْنُ بِمَا أَيْنَ لَنَا مِنَ

الْأَيْنِ أَمْ كَيْفَ أَصْفُهُ بِحَيْثُ وَ هُوَ الَّذِي حَيْثُ الْحَيْثُ حَتَّى صَارَ حَيْثًا»

لا يخفى أن قولهم (عليه السلام): «أَيْنَ الْأَيْنِ حَتَّى صَارَ أَيْنًا [و] حَيْثُ الْحَيْثُ حَتَّى صَارَ حَيْثًا»

مؤيداً لمذهب القائلين بجعل البسيط؛ أي: جعل نفس الكيف و خلقه لا أنّه جعل الكيف كيفاً لأنّ الهيئات غير محقق له بالجعل المركّب لا أنّه جعل الأمرين موجوداً؛ لأنّ الوجود

أمر اعتباري لا يتعلّق الجعل به كما حقّق في موضعه أو باتّصافه بل الجعل يتعلّق بالمهيّة بحيث يصحّ انتزاع الوجود منها حيث تعلّق الجعل بها كما تقول: جعل نفس المشمش و خلقه لا جعل المشمش مشمّشاً و لا جعل المشمش موجوداً و قوله تعالى (جَعَلَ الظُّلُمَاتِ) (انعام (۶) / ۱) أيضاً مؤيّداً لهذا المذهب.

* بَابُ النَّهْيِ عَنِ الْجِسْمِ وَالصُّورَةِ، ح ۱، ذيل جِسْمٍ صَمَدِيٍّ:

قال الشيخ - سلّمه الله -: أي جسم مُصمّت.

* همان حديث، ذيل «مَعْرِفَتُهُ ضُرُورَةٌ»:

أي تحصل بالحسّ.

* همان حديث، ذيل «لَا يُحَدُّ»

أي لم يكن محدوداً بالجهات كالأجسام.

* همان حديث، ذيل «لَا يُحَسُّ»:

أي لم يكن ملموساً.

* همان باب، ح ۲، ذيل «إِلَّا أَنَّهُ لَمْ يُسَمَّ الرَّجُلَ

كناية عن الإمام عليه السلام.

* همان حديث، ذيل «لَا مِنْ شَيْءٍ فَيَبْطُلُ الْإِخْتِرَاعُ»:

إشارة إلى أنّ جميع الحوادث لم تكن مسبوقه بالمادّة، إنّ الله تعالى إذا ﴿أَرَادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ بقدرته و حكمته فثبت الاختراع و بطل ما ذهب إليه الفلاسفة (مانند ابن سينا در النجاة في بحر الضلالات، ص ۵۳۴ و فخرالدين اسفرايني نيشابوري در شرح كتاب النجاة ابن سينا (قسم الالهيات) ص ۱۲۶) من أنّ جميع الحوادث مسبوقه بالمادّة فالحاصل أنّ الاختراع ثبت بدفع الإيجاب الكلّي.

* همان حديث، ذيل «وَضَلَّ فِيهِ تَصَارِيفُ الصِّفَاتِ»:

أي: جميع ما سبق من الصفات ضلّ فيه؛ يعني لما لم [تكن] الصفة فيه لأنّ إثبات كلّ

صفة له ترجع إلى نفي الصفة لما ورد عنهم عليهم السلام أن عينية الصفات ترجع إلى نفيها، ضلّ تصاريفها فيه تعالى و من حيث إنّ الصفات المشتقة المتصرّو فيها كما يقول الله تعالى و هو عالم و أنّه علم، غير معلوم الكنه لنا فنحن الضالّون فيها و كذا مباديها و إطلاق التصاريف عليها من حيث أنّها لم تعلم حقيقتها و تصرّفنا فيها ليس كما هي أو من حيث أنّها إذا تصوّرتنا فقد صرّفنا فيها و جعلناها معاً في مكتسبه و صورناها كذلك، تعالى الله عن ذلك.

✽ همان حديث، ذيل «وَلَا لِعِلَّةٍ فَلَا يَصِحُّ الْإِبْتِدَاعُ»:

هذا إشارة إلى ابطال قول الفلاسفة بأنّ العقل الأوّل علّة للعقل الثاني و هكذا إلى العاشر؛ لأنّ قولهم عليهم السلام: «خَلَقَ مَا شَاءَ كَيْفَ شَاءَ مُتَوَحِّدًا بِذَلِكَ» صريح في خلق الأشياء و ابتداعها بدون علّة.

✽ همان حديث، ذيل «اِخْتَجَبَ بِغَيْرِ حِجَابٍ مُحْجُوبٍ وَ اسْتَتَرَ بِغَيْرِ سِتْرِ مَسْتُورٍ»:

أي: بغير حجاب حاجب فصيغة المفعول بمعنى الفاعل و هكذا مستور بمعنى ساتر.

✽ همان حديث، ذيل «وُصِفَ بِغَيْرِ صُورَةٍ وَ نُعِتَ بِغَيْرِ جِسْمٍ»:

الوصف إظهار ما هو عليه الشيء من الحسن و القبح و النعت مخصوص بالمدح.

✽ همان باب، ح ٤، ذيل «أَيُّ فُحْشٍ أَوْ خَنَا»:

الخنا هو القول الردي.

✽ همان باب، ح ٦، ذيل «لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْخَالِقِ وَ الْمَخْلُوقِ فَرْقٌ وَ لَا بَيْنَ الْمُنْشِئِ وَ الْمُنْشَأِ

لَكِنْ هُوَ الْمُنْشِئُ فَرَّقَ بَيْنَ مَنْ جَسَّمَهُ وَ صَوَّرَهُ وَ أَنْشَأَهُ»:

أي: لكن هو المنشئ الذي فرّق بين الممكنات بالإيجادية حين كان لا يشبهه شيء أو

لأنّه لا يشبهه شيء.

✽ همان حديث، ذيل «وَلَا يُشْبِهُهُ هُوَ شَيْئًا مِنْ مَخْلُوقَاتِهِ»:

إشارة إلى أنّه لو كان مشبهاً بالأجسام لم يقدر على الفرق بين من جسّمه و صورّه و

أنشأه بالأيجادية الخالقة [كذا]؛ لأنه يلزم من هذا أن يكون الشيء علّةً لنفسه؛ هذا خلف.
* همان باب، ح ٨، ذیل «مَا يَقُولُ فِي الشَّابِّ الْمَوْفَّقِ»:

إشارة إلى ما تقدّم من قول العامّة أنّ النبي ﷺ رأى ربّه في هيئة الشابّ الموفّق في سنّ أبناء ثلاثين سنّةً وكانت رجلاه في خُصرة. فأجاب الإمام عليه السلام بأنّ رسول الله ﷺ كان في هيئة الشابّ الموفّق الخ.

وما قال الأمام عليه السلام في هذا الحديث من «أنّ الله لا يشبهه شيء» إشارة إلى أنّ الله تعالى إن كان كما قالوا يلزم التشبيه وهو باطل.

* بَابُ صِفَاتِ الذَّاتِ، ح ١، ذیل «وَالْعِلْمُ ذَاتُهُ وَلَا مَعْلُومٌ»

إشارة إلى عينيّة الصفات.

* همان حدیث، ذیل «فَلَمَّا أَحْدَثَ الْأَشْيَاءَ وَكَانَ الْمَعْلُومُ»:

أي: وجد المعلوم فكلمة «كان» تامّة.

* همان حدیث، ذیل «وَقَعَ الْعِلْمُ مِنْهُ عَلَى الْمَعْلُومِ»:

إشارة إلى أنّ العلم تابع للمعلوم فكلمة «كان» تامّة كما بني [كذا] في محلّه.

* همان حدیث، ذیل «فَلَمْ يَزَلِ اللَّهُ مُتَحَرِّكًا»:

قال الشيخ - سلّمه الله تعالى - : متحرّكاً أي: مُخرج الأشياء من العدم إلى الوجود فحاصل سؤاله أنّ الله تعالى إذا كان لم يزل متحرّكاً متعلّق علمه تعالى بالمحدثات أيضاً قديم، فقال الإمام عليه السلام: «إِنَّ الْحَرَكَةَ صِفَةٌ مُحَدَّثَةٌ بِسَبَبِ الْفِعْلِ» فلا يكون الله تعالى لم يزل متحرّكاً بل إذا أراد الله شيئاً أن يقول له كُنْ فَيَكُونُ بِإِذْنِ اللَّهِ فلا يكون تعلق علمه تعالى بالمحدثات قديماً.

* همان حدیث، ذیل «فَلَمْ يَزَلِ اللَّهُ مُتَكَلِّمًا»:

أي محدثاً للكلام فقال عليه السلام «إِنَّ الْكَلَامَ» أي: التكلّم وهو إحداه.

* همان حديث، ذيل «صفة محدثة»:

إشارة إلى إثبات الكلام اللفظي وإبطال الكلام النفسي.

* همان باب، ح ٢، ذيل «فَعَلَّمُهُ بِهِ أَي بِالشَّيْءِ، قَبْلَ كَوْنِهِ كَعَلَّمِهِ بِهِ بَعْدَ كَوْنِهِ»:

إشارة إلى أن علمه تعالى بالمعدوم و الموجود سواء، فعلمه بالمعدوم قبل الوجود كعلمه بالموجود بعد الوجود بلا زيادة و نقصان.

* همان حديث، ذيل «لِأَنَّ مَعْنَى يَعْلَمُ يَفْعَلُ»:

أي: لا يعلم حتى يفعل فإن أثبتنا أن الله تعالى في الأزل يعلم الأشياء قبل أن يفعلها و يخلقها يلزم أن يكون في الأزل معه شيء قديم فيلزم قدم العالم فأجاب عليه بأنه تعالى لم يزل عالماً أي أنه تعالى عالم بالأشياء قبل وجودها كما أنه تعالى عالم بها بعد وجودها و لا يلزم منه أن يكون في الأزل معه شيء لأن علمه تعالى قديم و تعلقه حادث فلا يلزم أن يكون في الأزل معه شيء.

* بَابُ آخَرٌ وَ هُوَ مِنَ الْبَابِ الْأَوَّلِ [بعد از باب «صفات الذات»]، ح ١، «قُلْتُ جُعِلْتُ

فِدَاكَ يَزْعُمُ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ أَنَّهُ يَسْمَعُ بغيرِ الَّذِي يُبْصِرُ»

إشارة إلى أن قوماً من أهل العراق يزعم أن صفاته تعالى زائدة على ذاته فأجاب عليه

بأنهم كذبوا بل صفاته عين ذاته. هذا معنى قوله عليه السلام: «يَسْمَعُ بِمَا يُبْصِرُ وَ يُبْصِرُ بِمَا يَسْمَعُ.»

* همان حديث، ذيل «قَالَ قُلْتُ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ بَصِيرٌ عَلَى مَا يَعْقِلُونَهُ»:

أي: علي نهج تفكرهم و تعقلهم فقال عليه السلام: التفكر و التعقل من صفة المخلوق و ليس الله كذلك.

قال الشيخ - سلمه الله تعالى - : كَلَّمَا وَقَعَ «يَزْعُمُ» فِي الْحَدِيثِ بِمَعْنَى يَكْذِبُ.

* همان باب، ح ٢، ذيل «وَ لَكِنِّي أَرَدْتُ عِبَارَةً عَنْ نَفْسِي إِذْ كُنْتُ مَسْئُولاً»:

أي: و التعبير عما في نفسي.

﴿ همان حديث، ذيل «بِلا اِخْتِلافِ الذَّاتِ»:

إشارة إلى أن ليس ذاته تعالى من حيث العلم ما كان من حيث القدرة مثلاً بل هذه الصفات ثابتة لذاته تعالى بمعنى أنها عين ذاته و عينيتها ترجع إلى نفيها عن ذاته تعالى فيجب بفقده بقيود متكررة يكون كل منها حيثية تقييدية له تعالى لأنه لما كانت عينية الصفات ترجع إلى نفيها ليست أموراً وجودية متكررة.

﴿ همان حديث، ذيل «وَلَا اِخْتِلافِ مَعْنَى»:

إشارة إلى أن ليس علمه تعالى غير قدرته مثلاً حتى يختلف باختلاف الصفات فليست هذه الصفات المتكررة إلا بالتسمية لا غيره.

لا يخفى أن هذا الحديث قد تقدّم في باب إطلاق القول فهذا أول حديث متكرر في هذا الكتاب و ذكر في موضعين.

﴿ بَابُ الْإِرَادَةِ أَنَّهَا مِنْ صِفَاتِ الْفِعْلِ وَ سَائِرِ صِفَاتِ الْفِعْلِ، ذيل «مِنْ صِفَاتِ الْفِعْلِ»:

قال الشيخ - سلمه الله - : ليست الإرادة في الحديث بمعنى ما ذهب إليه المتكلمون من أنه نوع من العلم و هي العلة بالنفع فكانت من صفة المرید فهي من صفات الذات؛ بل المراد من الإرادة التي وقعت في الحديث هو الفعل إرادة الله إحدائه، خلق الإرادة و هو قوله كُنْ ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ مِنْهُ فَمَعْنَى قَوْلِهِ **لَعَلَّ** : « خَلَقَ اللَّهُ الْمَشِيئَةَ بِنَفْسِهَا » أي خلق الكاف و النون ثم خلق الأشياء بسبب المشيئة و هي الإرادة.

﴿ همان باب، ح ٥، ذيل «إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ عَمْرُو بْنُ عَبِيدٍ»:

قال الشيخ - سلمه الله - : هو من الصوفية لكنه من العامة قال في حقه جعفر الدوانيقي: «كلكم يمشي زويداً» أي متكبراً متبختراً.

٣. حواشي حرفوشى بر باب الإرادة

﴿ بَابُ الْإِرَادَةِ أَنَّهَا مِنْ صِفَاتِ الْفِعْلِ وَ سَائِرِ صِفَاتِ الْفِعْلِ، ذيل «مِنْ صِفَاتِ الْفِعْلِ»

أي: الإرادة متعلق بالفعل.

* همان باب، ح ١، ذيل «إِنَّ الْمُرِيدَ لَا يَكُونُ إِلَّا لِمُرَادٍ مَعَهُ»:

إشارة إلى أن الإرادة ليست كالعلم و القدرة لتكون من صفات الذات فإن كان الله تعالى لم يزل مريداً كما لم يزل عالماً يلزم أن يكون المراد الذي هو الحوادث اليومية لم تنزل معه و لم يطلق عليه تعالى «لا يريد» كما لم يطلق عليه تعالى «لا يعلم» و ليس كذلك فلم يزل الله تعالى عالماً قادراً ثم أحدث و يوجد الخلق إذا شاء و أراد.

* همان باب، ح ٣، ذيل «الْإِرَادَةُ مِنَ الْخَلْقِ الضَّمِيرُ»:

أي: الميل بالمراد بعد التأمل و التفكر في نفعه و ظهور الفعل بعد ذلك و إرادة الله إيجادها لا غير بلا تفكر و تأمل فلا كيف لإرادته كما لا كيف لذاته تعالى.

* همان باب، ح ٥، ذيل «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَسْتَفِزُهُ شَيْءٌ فَيُغَيِّرُهُ»:

أي لا ينقله من حال إلى حال و لا يضطره به ليغيره.

* همان حديث، ذيل «لَا يَسْرُهُ»:

لأن المخلوق أجوف أي: لأن المخلوق محل للحوادث لأنه واحد لا شريك له و ذاته واحد بسيط ليس بمركب.

* همان باب، ح ٦، ذيل «وَاحِدِيُّ الْمَعْنَى»:

أي حقيقة واحدة ليس له جنس و فصل إذ أنه تعالى لما كان هو المقصود مما خطر ببالنا من مفهوم ذاته تعالى فيكون لا محالة واحدي المعني في الخارج لأن كل ما ارتسم في الذهن منه فهو ممكن و عنوان له تعالى.

* باب جُمْلَةُ الْقَوْلِ فِي صِفَاتِ الذَّاتِ وَ صِفَاتِ الْفِعْلِ، ذيل «جُمْلَةُ الْقَوْلِ فِي صِفَاتِ الذَّاتِ وَ صِفَاتِ الْفِعْلِ»:

لا يخفى أن قوله «جملة القول» فكلام المصنّف - طاب ثراه - إلى آخر الباب.

* همان باب، ذيل «إِنَّ كُلَّ شَيْئَيْنِ وَصَفَتَ اللَّهُ بِهِمَا وَكَانَا جَمِيعاً فِي الْوُجُودِ فَذَلِكَ صِفَةٌ

فِعْلٍ»:

قوله: إِنَّ كُلَّ شَيْئٍ وَصَفَتْ اللَّهَ بِهِمَا.

أي: كلُّ شَيْئٍ يُطْلَقُ عَلَيْهِ تَعَالَى بِالنَّفْيِ وَالْإِثْبَاتِ كَمَا تَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ أَرَادَ هَذَا وَلَمْ يَرِدْ هَذَا وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ مَنْ أَطَاعَهُ وَبِغَضِّ مَنْ عَصَاهُ فَذَلِكَ مُتَعَلِّقٌ بِالْفِعْلِ فَصِفَتُهُ كَالْمَشِيئَةِ الْمَحْدُوثَةِ وَلا يَكُونُ مِنْ صِفَاتِ الذَّاتِ.

حاصل الكلام أَنَّ كُلَّ شَيْئٍ مُتَنَاقِضِينَ كَالْإِرَادَةَ وَالْكَرَاهَةَ وَالْمُحِبَّةَ وَالْعِدَاوَةَ وَكَانَ فِي نَفْسِ الْأَمْرِ ثَابِتَانِ لَهُ تَعَالَى وَصَحَّ إِطْلَاقُهُمَا عَلَيْهِ تَعَالَى كَمَا تَقُولُ: مَا يَرِيدُ اللَّهُ الظُّلْمَ وَيُرِيدُ الْعَدْلَ وَالْإِحْسَانَ فَهُوَ صِفَةٌ فِعْلٌ وَتَعَلَّقَهُ وَلا يَكُونُ ثَابِتاً لِلَّهِ تَعَالَى فِي بَعْضِ الْأَوْقَاتِ وَنَهْيًا عَنْهُ فِي بَعْضِ أُخْرَى لَمْ يَزَلْ اللَّهُ تَعَالَى مُتَّصِفًا بِهِ وَهُوَ ثَابِتٌ لَهُ فِي الْوُجُودِ وَنَفْسِ الْأَمْرِ؛ لِأَنَّهُ عَيْنُ ذَاتِهِ تَعَالَى فَلَمْ نَجِدْ فِي نَفْسِ الْأَمْرِ مَا لا يَعْلَمُ وَما لا يَقْدِرُ عَلَيْهِ وَلا يَشْكُلُ بِقَوْلِكَ: لا يَقْدِرُ اللَّهُ عَلَيِ الْمَمْتَنِعِ؛ لِأَنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّ كَلَامَنَا فِي الْأَشْيَاءِ الْمَوْجُودَةِ فِي نَفْسِ الْأَمْرِ وَلا يَكُونُ فِي الْمَمْتَنِعِ وَجُودٌ فِي نَفْسِ الْأَمْرِ وَلِذَلِكَ قُلْنَا: إِنَّا نَجِدُ فِي الْوُجُودِ مَا لا يَعْلَمُ وَما لا يَعْلَمُ يَقْدِرُ عَلَيْهِ وَلا يَكُونُ فِي نَفْسِ الْأَمْرِ عَيْنُ الذَّاتِ عَالِمًا قَادِرًا لِأَنَّهُمَا مِنْ صِفَاتِ الذَّاتِ يَنْفِيَانِ عَنْهُ تَعَالَى الْجَهْلَ وَالْعَجْزَ وَكَذَلِكَ سَائِرُ صِفَاتِ الذَّاتِ بِخِلَافِ مَا كَانَ مِنْ صِفَاتِ الْفِعْلِ فَإِنَّهُ لا يَنْفِي عَنْهُ تَعَالَى ضِدَّهُ فَلا يَقَالُ: إِنَّ الْإِرَادَةَ نَفِي عَنْهُ الْكَرَاهَةَ وَالْمُحِبَّةَ تَنْفِي عَنْهُ الْعِدَاوَةَ؛ لِأَنَّهُ يَجُوزُ أَنْ يَقَالُ: يُحِبُّ مَنْ أَطَاعَهُ وَبِغَضِّ مَنْ عَصَاهُ وَأَرَادَ هَذَا وَلَمْ يَرِدْ هَذَا.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. اعیان الشیعه. سید محسن امین. بیروت: دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶ ق.
۳. امل الآمل فی علماء جبل عامل. محمد بن حسن حرّ عاملی، بغداد: مکتبة الأندلس، ۱۳۸۵ ق.
۴. الاجازات. ابراهیم بن محمد بن علی حرفوشی. کتابخانه مجلس شورای اسلامی، نسخه شماره ۸۹۷۵ (تصویر این نسخه در مرکز احیای آثار اسلامی دفتر تبلیغات اسلامی قم موجود است).
۵. الاشارات و التنبیها. ابن سینا، قم: نشر البلاغه، ۱۳۷۵ ش.
۶. الإیماضات (مصنّفات میر داماد). میر محمد باقر داماد. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱-۱۳۸۱ ش.
۷. تاریخ مدینه دمشق. ابوالقاسم علی بن حسن ابن عساکر. بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۵ ق.
۸. تاریخ بغداد. ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ ق.
۹. تأویل مختلف الحدیث. أبو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۰. تحریر القواعد المنطقیه فی شرح الرسالة الشمسیه. قطب الدین الرازی. تحقیق و تصحیح: محسن بیدارفر. قم: بیدار، ۱۳۸۴ ش.
۱۱. الجوهر النضید فی شرح کتاب التجرید. علامه حلّی، تصحیح: محسن بیدارفر. قم: بیدار، ۱۳۷۱ ش.
۱۲. خلاصة الأثر فی أعیان القرن الحادی عشر. محمد امین، محبّی. بیروت: دار صادر.
۱۳. دیوان کامل شیخ بهایی. مقدّمه: سعید نفیسی. تهران: کلینی، ۱۳۶۸ ش.
۱۴. الذریعة الی تصانیف الشیعه. محمد محسن (آقا بزرگ) تهرانی. قم و تهران: اسماعیلیان و اسلامیّه، ۱۴۰۸ ق.
۱۵. روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه. محمد تقی مجلسی. تحقیق: سید حسین موسوی کرمانی و شیخ علی پناه اشتهااردی و سید فضل الله طباطبایی. تهران: کوشانپور، ۱۴۰۶ ق.
۱۶. سلافة العصر فی محاسن الشعراء بكل مصر. سید علی خان مدنی. تهران: مرتضوی، ۱۳۸۳ ش.
۱۷. شرح الاشارات و التنبیها. خواجه نصیرالدین طوسی. قم: نشر البلاغه، ۱۳۷۵ ش.
۱۸. شرح کتاب النجاة ابن سینا (قسم الالهیات). فخرالدین اسفرائینی نیشابوری. تحقیق: دکتر حامد

- ناجی اصفهانی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳ ش.
۱۹. شرح المنظومه. مآلهادی سبزواری. تهران: ناب، ۱۳۶۹-۱۳۷۹ ش.
۲۰. شرح المواقف. سید شریف علی بن محمد جرجانی. مصر: السعادة، ۱۳۲۵ ق.
۲۱. العقد الفريد. ابن عبد ربّه اندلسی. بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۴ ق.
۲۲. قواعد المرام فی علم الکلام. میثم بن علی بن میثم بحرانی. تحقیق: سید احمد حسینی. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۶ ق.
۲۳. الکافی. ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی. تحقیق و تصحیح: علی اکبر غفاری. تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
۲۴. الکامل فی الضعفاء. عبدالله بن عدی بن عبدالله الجرجانی. تحقیق: یحیی مختار غزاوی. بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۰۹ ق.
۲۵. کشف اصطلاحات الفنون و العلوم. محمد علی تهانوی. بیروت: مکتبه لبنان ناشرون، ۱۹۹۶ م.
۲۶. لسان العرب. محمد بن مکرم ابن منظور. بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ ق.
۲۷. المفردات فی غریب القرآن. حسین بن محمد راغب اصفهانی. تحقیق: صفوان عدنان داوودی. بیروت - سوریه: دارالعلم، الدار الشامیه، ۱۴۱۲ ق.
۲۸. میزان الاعتدال فی نقد الرجال. شمس الدین محمد بن أحمد ابن عثمان. تحقیق: علی بن محمد بجاوی. بیروت: دار المعرفه، ۱۳۸۲ ق.
۲۹. النافع یوم الحشر فی شرح الباب الحادی عشر. فاضل مقداد سیوری. بیروت: دارالاضواء، ۱۴۱۷ ق.
۳۰. النجاة من الغرق فی بحر الضلالات. ابن سینا. تصحیح: محمد تقی دانش پژوه. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۹ ش.
۳۰. نهج البلاغه. سید رضی. قم: دارالهجره.

منبع اینترنتی

WWW.Kateban.Kashkool.com

وبلاگ کاتبان، وبلاگ کشکول